

گزیده اشعار رسول نجفیان

تأییدست : پویا ربانی

1385



کتاب خانه درفش کاویانی افتخار دارد که به بهترین  
نحو ممکنه کتاب های برتر جهان را به رشته کتاب های  
الکترونیکی درآورده و در اختیار علاقمندان و عاشقان  
کتاب قرار بدهد شما می توانید برای دانلود دیگر کتاب  
های این کتاب خانه به این ادرس مراجعه کنید

[HTTP://WWW.KETABNET.BLOGFA.COM](http://www.ketabnet.blogfa.com)

[HTTP://WWW.KETABNET.BLOGFA.COM](http://www.ketabnet.blogfa.com)

[Pooya\\_RBT@YAHO.COM](mailto:Pooya_RBT@YAHO.COM)

[Pooya.Rbt@gmail.com](mailto:Pooya.Rbt@gmail.com)

[Pooya\\_Rbt@HOTMAIL.COM](mailto:Pooya_Rbt@HOTMAIL.COM)

# رسول نجفیان



## رسم زمونه

عجب رسمیه رسم زمونه  
قصه برگ و باد خزونه  
میرن آدما, از اونا فقط  
خاطره هاشون به جا می مونه  
کجاست اون کوچه , چی شد اون خونه  
آدماش کجان خدا می دونه  
بوته ی یاس باباجون هنوز  
گوشه ی باغچه توی گلدون  
عطرش پیچیده تا هفت تا خونه  
خودش کجاهاست خدا می دونه  
میرن آدما , از اونا فقط  
خاطره هاشون به جا می مونه  
تسبیح و مهر بی بی جون هنوز  
گوشه ی طاقچه توی ایوونه  
خودش کجاهاست خدا می دونه  
خودش کجاهاست خدا می دونه  
میرن آدما از اونا فقط  
خاطره هاشون به جا می مونه

پرسید زیر لب یکی با حسرت  
پرسید زیر لب یکی با حسرت  
از ماها بعد ها چه یادگاری  
می خواد بمونه خدا می دونه  
میرن آدما از اونا فقط  
خاطره هاشون به جا می مونه  
میرن آدما از اونا فقط  
خاطره هاشون به جا می مونه

## مثل یک لبخند

ندونستم موقدرش در کنارم  
ولی حالا که رفته بی قرارم  
نخندیدم دمی بر روی ماهش  
چه سود کنون به خکش اشکبارم  
ندید از من خوشی من هم پس از او  
ندیدم روی خوش از روزگارم  
شدم تنها به غربت ها فراموش  
خدا رحمی بکن بر حال زارم  
پشیمونم ولی هیهات دیر است  
حلالم کن که ما هم رهسپارم

## بی بی جان

چایی رو زود دم کن بی بی جان  
قلیونو علم کن بی بی جان  
سید بابا از راه می رسه چه خسته  
دلش از نامردمی ها شکسته  
بی بی جان جانم بی بی جان  
تنها کس بی کسه شی بی بی جان  
عزیز و هم نفسه شی بی بی جان  
سید بابا از راه می رسه چه خسته  
دلش از نامردمی ها شکسته  
بی بی جان جانم بی بی جان  
دستا چروکیده ولی مهربون  
چشما خسته اما چه قدر هم زبون  
مونده پای اون درگاهی بی بی جان  
بازم اون دو جفت دمپایی بی بی جان  
سید بابا از راه می رسه چه خسته  
دلش از نامردمی ها شکسته  
بی بی جان جانم بی بی جان

## شبهای گلوبندک

شبهای گلوبندک چه ناتمومه  
همه کنار هم تو قهوه خونه  
یه استکان چایی از دست صادق  
خستگی کارو از تن می رونه  
گپ زندای تلخ با کل محمد  
از بی وفایی دوره زمونه  
آه غم مشتی تو دود سیگار  
از اون ته های دل به آسمونه  
شهره می شه آباد با دستای ما

چه جاده ها می سازیم چه قدرا خونه  
نصیب مون اما از این همه هیچ  
نه خونه ای داریم و نه آشیونه  
غریب و تو غربت دور از ولایت  
شعریه که صادق همش می خونه  
واسه زن و فرزند دلا شده تنگ  
از دوری شون پنهون اشکها روونه  
به زیر لب پرسید یکی با حسرت  
از ماها چی بعدها می خواد بمونه  
جواب دادش یاور کی گفته دنیا  
به کام ما این جور تلخ باید بمونه  
این شبای سرد چله بزرگه  
با همه یلدایش باز بی دوومه  
شبهای گلوبندک چه ناتمومه  
همه کنار هم تو قهوه خونه  
یه استکان چایی از دست صادق  
خستگی کار رو از تن می رونه

## آهوی زخمی

آهوی زخمی در دشت چگونه رهدا  
مانده او تنها تنها ز پا می فتدا  
آهوان رفتند در خون به خدنگ رها  
دشت بی یاران وایم چو دوزخ بودا  
آهوی زخمی در دشت چگونه رهدا  
مانده او تنها تنها ز پا می فتدا  
تیر زهر آگین بر پا شده است و رها  
از دلش اما بنگر چه خون می چکدا  
تیغ دشمن نوش بگذار هزاران شودا  
وای از آن خاری کز یار بر دل خلدا  
آهوی زخمی در دشت چگونه رهدا

مانده او تنها تنها ز پا می فتدا  
پای رفتن نیست دیگر به کجا رود  
کو سرای دوست که او سر نهاد  
عشق و هجرانی وایش چه ها می کشدا  
بر لبش لبخند در دل چه خون می خوردا  
آهوی زخمی در دشت چگونه رهدا  
مانده او تنها تنها ز پا می فتدا  
چشمه بی آهو زین پس چه تشنه بودا  
دشت بی آهو وایم چه طوفان شودا  
آهوی زخمی در دشت چگونه رهدا  
مانده او تنها تنها ز پا می فتدا

## تسلیت

دیگر کدام نسیم نوازشگر  
به لاله های داغدار  
تسلیت خواهد گفت ؟  
ایا کسی چراغ خواهد آورد ؟  
تا آنان خویشتن خویش را در اینه ها بنگرند  
و یادشان بیاید  
یادشان  
که شب در آستین خویش  
چیزی جز مسخ نداشت

## مرگ

مرگ مرگ  
ای رهاننده  
دلم برای همه تنگ خواهد شد  
دلم برای انگشتانم  
که یک اندیشه بی حوصله را در چنگهایشان می فشارند  
تنگ خواهد شد  
همیشه باید رفت  
همیشه باید رفت  
و سرانجام یک چیز را باید  
برای آخرین بار دید  
دلم برای مادرم تنگ خواهد شد  
دلم برای مش اسمال تنگ خواهد شد  
زمان ایستاده است  
زمان آن جا در انتهای سرسرای شب ایستاده است  
و این منم که می گذرم  
می روم در سیمای یک جسم  
و شاید روزی باد  
غبارم را  
همراه خود  
به سوی کوچه هایت بازگرداند  
باید همه چیز را باور کرد  
عزیزانم را در خک پنهان می کنم  
تا بوی تعفنشان آزارم ندهد  
این چشمان نگران مادرم نیز  
روزی در خک خواهد گنبدید  
باید همه چیز را باور کرد  
عطر گل ها  
چه یم تواند باشد  
چرا توجیه بوی تعفن خک ؟  
من دیگر همه کرم ها را در ژرفنای خک می بینم  
که از گوشت های گنبدیده بدنم  
چگونه کنسرو می سازند  
و ریشه گل ها را

از لاشه فاسدم  
خود را معطر می کنند

## یاس های سپید

هر بامدادگاه  
با یاد روی تو  
گل‌های یاس را  
پرواز می دهم  
به شهر فرشتگان  
تو یک فرشته ای  
که تنای میان جمع  
افتاده ای به بند  
تنهایی ترا  
دیشب کیوتری  
از پشت شیشه های اتاق محقرم  
فریاد کرد و رفت  
ای دستهای تو سرشار از خدا  
ای چشمهای تو لبریز رنجهای  
برخیز و بال خویش  
بگشای سوی عشق  
که در آن دیار یک

یک خسته دگر در انتظار توست